

مرد فکر و فضیلت

شهید آوینی در زمینه فلسفه و هنر صاحب فکر بود، قلم شیرین و روانی داشت و مطالب را به زبان شعر می نوشت. ایشان صاحب نظر و صاحب بصیرت بود، در کار مستند توانایی خاصی داشت و حضور ایشان در کارهای مستند هم مسلم و روشن است و کار ایشان را به خوبی می توان تشخیص داد.

مصاحبه با دکتر رضا داوری اردکانی

معرفی اجمالی:

رضا داوری اردکانی در سال ۱۳۱۲ در اردکان یزد به دنیا آمد و تا پایان دوره اول متوسطه در آنجا به مدرسه رفت. در سال ۱۳۳۰ از دانشسرای مقدماتی اصفهان دیپلم گرفت و در مهرماه همان سال به استخدام وزارت فرهنگ (وزارت آموزش و پرورش فعلی) درآمد و چندین سال در مدارس شهرهای اردکان، اراک، قم و تهران تدریس کرد. در سال ۱۳۳۴ برای تحصیل به دانشگاه تهران وارد شد و در رشته فلسفه به تحصیل پرداخت و در سال ۱۳۴۶ به اخذ درجه دکتری نائل آمد. او در ۱۳۶۲ به درجه استادی فلسفه در دانشگاه تهران رسید. مهم ترین آثار او عبارتند از: «فلسفه در روزگار فروستگی»، «نگاهی به تاریخ فلسفه اسلامی»، «عقل و زمانه»، «سیاست، تاریخ، تفکر»، «درباره علم»، «درباره غرب»، «فلسفه در بحران»، «فلسفه، سیاست و خشونت»، «ما و راه دشوار تجدد»، «رساله در باب سنت و تجدد»، «فلسفه معاصر ایران»، «فلسفه و انسان معاصر»، «فارابی، فیلسوف فرهنگ»، «اندیشه و تمدن غربی»، «سیری انتقادی در فلسفه کارل پوپر»، «فرهنگ، خرد و آزادی»، «دفاع از فلسفه»، «وضع کنونی تفکر در ایران»، «اوتوبی و عصر تجدد»، «فارابی مؤسس فلسفه اسلامی» و...

مقدمه:

در فیلم‌های مربوط به تشییع پیکر شهید سیدمرتضی آوینی که دقت کنی، چهره‌های آشنای زیادی نظرت را به خود جلب می‌کنند. چهره‌های متفاوت به لحاظ سلاقی و گرایش‌ها که فکرش را هم نمی‌کنی بشود آن‌ها را زیر یک علم جمع کرد. در میان آن‌ها دکتر رضا داوری از همه شاخص‌تر است. هم سنش از سایرین بیشتر و هم حالش منقلب‌تر. شاید این تنها سند ثبت شده از این حالت فیلسوف تنهای دانشگاه تهران باشد که او را در حال گریستن چون ابر بهار نشان می‌دهد. آن روز که به محضر استاد رفتیم، بسیار شکسته تر از ۱۷ سال پیش بود، اما هنوز هم وقتی سخن از شهادت سیدمرتضی آوینی گفتیم، چشمانش به نم نشست و رنگش برافروخته شد. استاد رضا داوری اردکانی، بیشتر از آن که خاطرات تفصیلی از مرادداشت با سیدمرتضی آوینی به خاطر داشته باشد، به توصیف اجمالی هم‌دلی و هم‌فکری خود با وی اشاره می‌کند، گویی که این «همدلی» ارزش‌مندترین یادگاری است که از «آوینی» برای او به یادگار مانده بود:

*آقای دکتر اگر بخواهید به گونه‌ای تفصیلی از شهید آوینی صحبت کنید بفرمایید مایید از کجا شروع کنید؟

با این که سال‌ها نسبت به شهید آوینی ارادت داشتم، اما متأسفانه حشر و نشرمان با هم جز در سال آخر حیات شریفشان زیاد نبود. بنابر این خیلی نمی‌توانم در مورد ایشان به تفصیل صحبت کنم.

آن چه می‌توانم بگویم این است که شهید آوینی در زمینه فلسفه و هنر صاحب فکر بود، قلم شیرین و روانی داشت و مطالب را به زبان شعر می‌نوشت. ایشان صاحب نظر و صاحب بصیرت بود، در کار مستند توانایی خاصی داشت و حضور ایشان در کارهای مستند هم مسلم و روشن است و کار ایشان را به خوبی می‌توان تشخیص داد.

مسئله، مسئله انقلاب و آوینی است. قبل از انقلاب، شهید آوینی به ادبیات و سینما روی نیاورد. اگر هم روی آورد، اهتمام عمده آن را در فلسفه نمی‌گذاشت. بسیاری از فیلم‌سازان، ادیبان و نویسندگانی که ما اطلاعات فلسفی دارند و کتاب فلسفی مطالعه می‌کنند، اما به کار در زمینه فلسفه نمی‌پردازند. به هر حال انقلاب پیش آمدی بود که مسائلی را برای شاعران، نویسندگان و به خصوص اهل فلسفه مطرح کرد که چه به وجود آمده است و چه خواهد شد. کسی که نسبت به وضع موجود نظر انتقادی دارد، انتظار آن را می‌کشد که آن وضعی که متزلزل می‌بیند، به هم بخورد. این انقلاب نشانه شدت گرفتن بحران جهان موجود بود و عکس‌العملی بود در مقابل وضع جهان کنونی.

من و شهید آوینی در مجله فرهنگ و زندگی بیشتر همکاری داشتیم. در حقیقت مدتی قبل از انتشار مجله فرهنگ و زندگی در اواخر حیات ایشان در دوران تهیه زمینه برای انتشار نامه فرهنگ بیشتر حشر و نشر داشتیم. چون کارهای عمده مجله را ایشان انجام می‌داد و خودش مجله را راه اندازی کرد.

مواردی که من در ایشان مشاهده کردم، توانایی در راه اندازی کارها، سازمان بخشی و نظم دهی بود. آثار ایشان که خیلی کم در نامه فرهنگ منتشر شد، بیشتر در مجله سوره انتشار یافت. بعدها آثار دیگری هم از ایشان منتشر شد. این آثار بیشتر ناظر به تفسیر وضع جهان کنونی بود، اساسی‌ترین معنای این آثار این بود که جهان کنونی را تکنیک راه می‌برد، نه این که در این جهان عدل و داد و آگاهی نباشد، ولی این‌ها در راه تکنیک قرار می‌گیرد. این طور نیست که این‌ها در کنار تکنیک و توأم با تکنیک باشد. مشکلی که ما در فهم این معنا داریم، این است که به زحمت می‌توانیم فکر کنیم که تکنیک وسیله است؛ یا آن را خوب به کار می‌برند یا بد. اگر از آن بد استفاده می‌کنند، اشتباه می‌کنند و باید از تکنیک به خوبی استفاده شود. نظر شهید آوینی این بود که مثلاً تکنیک سوار

بر ما شده و ما را دل بسته خود کرده یا ما به اتومبیل، اینترنت و... علاقه پیدا کردیم. خیر، این طور نیست. جهت سیر این جهان، جهت بسط تکنیک است؛ و اصل، تکنیک است.

از دکارت که فکر جدید شروع شده این فکر، فکر تصرف در جهان و تغییر در جهان است. درست است که فکر تغییر جهان است برای قدرت بشر، ولی این قدرت بشر در تکنیک است. می‌دانید اگر بشر نبود، تکنیک نبود. ولی این بشر با تکنیک این بشر شده. نمی‌توان فکر کرد که بشر قدرت داشته و چون قدرت داشته، این شده. خیر، این طور نیست. بشر با تکنیک، با فکر تکنیک و با فکر کردن به کار، این گونه شد. بنابراین ما یک بشری داریم که با اندیشه «لیس فی الدار غیره دیار» یک عارف و مرد خدا می‌شود و یک بشری هم داریم که با تکنیک مرد دانشمند می‌شود. این را تقبیح نمی‌کنم. بشری داریم که تمایل دارد دانشمند شود، مثلاً انسان مهندس، انسان شیمیست، انسان کامپیوتر و یا انسان اطلاع‌رسانی است. به طور نمونه در آمریکا سلطان ارتباطات بیل گیتس است.

شهید آوینی فکر می‌کرد باید برای غلبه بر این جهان اندیشید، یعنی باید برای نفوذ بر این جهان و شناخت این جهان و شناخت حقیقت این جهان، فکری کرد. در اواخر عمرش یادداشتی، موخره‌ای نوشت بر کتاب «عبور از خط». این کتاب خیلی حرف‌ها دارد و می‌توان در مورد آن بحث کرد. من در مورد کتاب عبور از خط، حرف‌ها و بحث‌ها دارم و گمان نمی‌کنم قضیه به آسانی آن باشد که نویسنده کتاب عبور از خط فکر می‌کرده. یعنی برآمدن از عهده این جهان آن چنان هم که او تصور می‌کرده، آسان نیست.

دوران انقلاب فرق می‌کرده، وقتی انسان انقلاب را می‌بیند، فکر می‌کند در انقلاب کارها آسان می‌شود. من هم در آن زمان مثل شهید آوینی فکر می‌کردم که غلبه بر جهان نهیلیست، زمان غلبه بر نهیلیست به زودی فرا می‌رسد. ولی تجربه نشان می‌دهد این جهان با این که در پایان راه است، چندان قدرت دارد که به آسانی از پای در نمی‌آید و با مسائلی که خودش ساخته و خودش سلطان آن مسائل است از پای در نمی‌آید. جهان تکنیک با وسایلی تکنیک از پای در نمی‌آید. یعنی هیچ قدرتی نمی‌تواند جهان تکنیک را با وسایلی تکنیک (که وسایلی تکنیک با جهان تکنیک فرق دارد) در هم بشکند.

انقلاب روحی و معنوی چیز دیگری است. حالا اگر انقلاب روحی و معنوی در جهان چنان بسط پیدا کند که مردمان دیگری شویم، آزاد از تکنیک و آزاد از سلطه تکنیک، در این صورت، انقلاب بسط می‌یابد. این جهان از

پای درمی‌آید. با سیاست می‌شود با آمریکا و اسرائیل مبارزه کرد. می‌شود با امپریالیسم و استعمار مبارزه کرد، اما با سیاست نمی‌شود نهیلیسم و نیست انگاری را مغلوب کرد.

*** آیا برداشت شما این است که شهید آوینی معتقد بود با سیاست می‌شود؟**

بله، می‌شود که شما تردید نکنید اگر غیرممکن بود حرفش را هم نمی‌توان زد در این که در این کار می‌شود و شدنی است تردید نکنیم، این که چگونه و با چه وسایلی و کی می‌شود. آیا چشم انداز فروپاشی‌اش پیداست یا نیست، مسئله این‌هاست.

۱۰ سال قبل از این که اتحاد جماهیر شوروی از هم بپاشد، این فروپاشی پیدا بود. یک بار به مناسبت دهه فرهنگ به همراه یکی از بزرگان سیاست در کنفرانس یونسکو شرکت کرده بودیم. تکلیف ما مشخص بود، ما نماینده جمهوری اسلامی بودیم. نماینده شوروی حرف‌هایی زد که من فکر کردم حرف نماینده ما در برابر آن کم‌رنگ است و کمتر دینی است و حرف‌های نماینده شوروی دینی‌تر است. او نماینده رسمی حکومت شوروی بود، نه این که الهی‌دان یا دانش‌مند باشد.

افراد آن جلسه نماینده فرهنگی کشورهایشان بودند، ولی از طرف دولت رفته بودیم. نمایندگان آن‌جا، نمایندگان کشور خودشان بودند و به نام کشور خودشان حرف می‌زدند. آن سخن گفتن نماینده شوروی خیلی معنادار بود. مشخص بود که اتحاد جماهیر شوروی در حال از هم پاشیدگی است. آوینی با تأمل در جهان کنونی مشاهده می‌کرد که در این خلاً ایجاد شده و پیشامد انقلاب اسلامی او را امیدوار کرده بود. این انقلاب در نظر آوینی نشانه آن سست شدن بود. به این جهت فکر می‌کرد از این‌جا فروپاشی نظام تکنیک جهان کنونی که سوسیالیسم و امپریالیسم و کاپیتالیسم ندارد، نزدیک است و نوشته‌های ایشان گواه بر این است که معتقد بود که زود تحقق پیدا می‌کند. اگر به مقاله‌های مجله سوره مراجعه کنید، در سرمقاله‌های سوره این امید را مشاهده می‌کنید.

*** شما و شهید آوینی با هم در همین موضوع مجامه داشتید؟**

ما با هم هم‌دم و هم‌زبان بودیم.

*** آیا هیچ گاه صحبت‌هایتان به تلاقی نمی‌رسید؟ مثلاً این که می‌گویید شما معتقدید زود می‌شود و من معتقدم زود نمی‌شود؟**

این که زود نمی‌شود، امروز با ۳۰ سال پیش تفاوت دارد. انسان‌ها را با ۳۰ سال پیش با هم قیاس نکنید. آن روز انقلاب شده بود و تعبیر به زمین‌لرزه شده بود. انقلاب صدایی در جهان ایجاد کرد که همه جهان به لرزه درآمد، نگاه همه جهان متوجه این جا بود.

بعضی‌ها معتقدند که ایشان در دو سال آخر به تدریج شک می‌کرد که با این انقلاب بشود به آن مقصود رسید. در اعتقاد ایشان هیچ تزلزلی به وجود نیامده بود، اگر غیر از این بود در آخرین سفرش به جبهه نمی‌رفت و ملزم نبود که به جبهه برود و ملزم نبود که پروا نکند و به روی مین برود.

آوینی هم‌واره به عدل فکر می‌کرد. برای او اسلام، دین مهر و محبت و صلح بود و کسانی که معتقدند اسلام دین خشونت و جنگ است، ایشان به این مسئله معتقد نبود.

جنگی که ما داشتیم، جنگی نبود که ما شروع کرده باشیم؛ چون ما تجاوز نکرده بودیم. ما حتی با اسلحه که دفاع نمی‌کردیم، ما با وجود فرزندان این ملک از کشورمان دفاع کردیم. بنابراین نمی‌توان گفت او مرد جنگ بود و در جبهه بود، بلکه او در کار دفاع بود. برای من توجیه آن مشکل است، شاید ایشان امید آن را داشت که فکر، علم، فرهنگ یک توسعه سریع و جهش و جوشی داشته باشد که عالم را تحت تأثیر قرار می‌دهد. آن روزها می‌گفتیم صدور انقلاب، حالا از صدور انقلاب حرف نمی‌زنیم. صدور انقلاب یعنی چه؟ یعنی این تفکر دینی، تفکر اسلامی، باطن اسلام چنان جوشش و جنبشی داشته باشد که آثار و ثمرات آن به همه جهان برسد و در همه جهان نمود داشته باشد و توسعه پیدا کند. چیزی که ممکن است موجب این تفسیر شده باشد، این است که نظر آوینی این بود که ما باید در مورد مسئله توسعه فکر کنیم و حتماً باید در باب توسعه تأمل کنیم که چه توسعه‌ای می‌خواهیم و چه توسعه‌ای نمی‌خواهیم. توسعه غربی است یا غیرغربی. اگر توسعه غیرغربی داریم، مبنای این توسعه چیست؟ من فکر می‌کنم این که انواع توسعه وجود دارد، حرف غلوآمیزی است، وهم است، خودفربیی است، نمی‌دانم. توسعه، توسعه تکنیک است. اگر توسعه ای غیر از این سراغ دارید، عنوان کنید. ما هر وقت از توسعه می‌گوییم، منظور توسعه تکنیک است. توسعه یعنی وسایل و امکانات داشته باشیم. خیابان، بهداشت، مدیریت داشته باشیم

که همه این‌ها توسعه تکنیک است. این که در این کشور به این صورت و با این برنامه اجرا می‌شود و در کشور دیگر با برنامه دیگری اجرا می‌شود، این مثلا توسعه مالزی است یا توسعه اندونزی به این صورت است.

توسعه در همه جهان یکی است، توسعه چین توسعه کره است، حتی چین از کمونیستش اسم نمی‌برد، توسعه یکی است. بنابراین ما توسعه‌های مختلف داریم. ما توسعه‌ای به جز توسعه تکنیک نمی‌شناسیم. مثلا می‌گوییم علم که ایدئولوژیک نیست، علوم انسانی مثلا ایدئولوژیک است. علم سکولارترین چیز موجود است. من نفی نمی‌کنم، چون سکولار چیزی نیست که آن را نفی کنیم. مثلا شما در کوچه بستنی می‌خورید، دارید چه کار می‌کنید؟ کار سکولار انجام می‌دهید؛ نه حرام است، نه حلال است. سکولار که همیشه بوده، «سکولاریسم» مورد بحث است. سکولار باید غالب باشد. مباح که ما داریم. مسئله این جاست که اباحه حکومت کند؟ اباحه که حق است. مثلا من الان قرار است چای بنوشم که نه حلال است، نه حرام؛ نه مستحب است، نه مکروه؛ بلکه مباح است. این سکولارترین چیز عالم است، چون از اول می‌گوید هیچ چیزی دخالت ندهید. در روشش می‌گوید، نه دشمنی را دخالت دهید، نه محبت را دخالت دهید و... حق ندارید چیزی را دخالت دهید. بنابراین این طور نیست که فیزیک با جامعه‌شناسی فرق داشته باشد. فقط در جامعه‌شناسی چیزهایی می‌بینید که با دین سازگار نیست. یعنی شما در جامعه‌شناسی نظری می‌بینید که خیلی با دین یا سیاست دینی هم خوانی ندارد. شهید آوینی به توسعه فکر می‌کرد. کسی که می‌گفت این جهان، جهان تکنیک است. می‌خواست به توسعه‌ای بیندیشد که این توسعه، توسعه عالم اسلامی باشد نه این که بگوییم توسعه تکنیک باشد. اما ما نمازمان را می‌خوانیم و روزه‌مان را می‌گیریم و به حج هم می‌رویم، بلکه توسعه‌ای داشته باشد. توسعه عالم اسلام باشد که این توسعه مستلزم یک زندگی مقتدر، قانع، توأم با محبت و دوستی و هم‌دلی و هم‌زبانی بود. اگر گاهی می‌بینید چنین چیزی نیست، مثلا خیابان ما همان هست که بوده یا اداره ما همان هست که بوده، بیمارستان ما همان است که بوده، بازار ما همان است که بوده و... مسلمانان از سردرد شکوه و گله می‌کرد. ممکن است این حمل بر این شود که او از فکرش منصرف می‌شود، ولی این گونه نبود.

من با خودم قیاس می‌کنم و الان فکر می‌کنم که اگر ما بخواهیم در جهان، جمهوری اسلامی را بسط بدهیم، اولین کاری که باید انجام دهیم این است که سازمان کشور خود را اصلاح کنیم و کشور خود را به کشور نمونه‌ای تبدیل کنیم. دادگستری نمونه، بهداشت نمونه، آموزش و پرورش نمونه، بهترین مدرسه را داشته باشیم، بهترین خیابان و بهترین بیمارستان را داشته باشیم که این مدل جمهوری اسلامی است و اگر قرار باشد نظم ما با نظم هند، چین و افغانستان فرقی نداشته باشد، این نمی‌شود جمهوری اسلامی. بنابراین وقتی کسی از گله و شکوه

آوینی صحبت می‌کند، این گله و شکایت، گله‌گذاری نظری نیست. در نظر آوینی هیچ تحول و تغییری نیست. در مقالات و در نوشته‌های ایشان هیچ اثر تغییری نیست. بعضی‌ها می‌گویند شاید به صورت شفاهی است، شفاهی یعنی این که چرا این جا این طوری است؟ چرا آن جا آن طوری است؟ چرا این کار شده؟ چرا آن کار نشده؟ و... این مطالب است. یعنی توقع داشتید آوینی از هیچ چیز انتقاد نکند؟ و به هر کاری که می‌شود و هر چه واقع می‌شود، رضایت دهد؟ خب طبیعی است که این طور نبود. اگر قرار بود این طور باشد که صاحب بصیرت و نظر نبود، فیلم ساز نمی‌شد. آدمی که می‌خواهد فیلم بسازد، باید دقایق و ظرایف را مشاهده کند. او هم دقایق و ظرایف را می‌دید و درد و آرزو داشت. ببینید وقتی شما فرزندی دارید که مدرسه می‌رود و درس نمی‌خواند، نگران می‌شوید و با او صحبت و بحث می‌کنید. آیا معنی‌اش این است که شما به فرزندتان علاقه ندارید؟ خیر، این طور نیست. رابطه پدر و فرزندی در این مورد درست نیست. اما رابطه ما و جمهوری اسلامی رابطه تعلق است. ما متعلق به کشور و انقلاب هستیم، ولی این تعلق داشتن به این معنی نیست که تصدیق کنیم هر چه انجام می‌شود، درست است. یک نظر معتزلی است، یک نظر اشعری. مثلاً بیاییم اشعری انقلاب شویم و بگوییم درست آن کاری است که واقع می‌شود. خب معتزله انقلاب شویم می‌گوییم این جا این طور باید بچرخد، آن جا آن طور باید بچرخد. نه این که هر طور چرخید و هر کس در هر نظام و سازمانی هر عملی انجام داد، بگوییم درست است و من در این صورت وفادار هستم. خیر، من وفادار نیستم. من وقتی وفادار هستم که فکر کنم و بسنجم و پس از سنجش بگوییم درست است یا نادرست است. این جا همه معصوم و خوب و بی‌گناهند، اصل این است و درست است. اما همه این‌هایی که خوب هستند و حسن نیت دارند، کارهایشان را درست انجام می‌دهند؟ در صورتی که بی‌تجربه‌ترین افراد در سیاست هستند، این نامش ساده لوحی است و اسمش فهم و درک و اعتقاد و دلبستگی نیست. بنابراین من در این مسائل با آوینی بحث می‌کردم، ولی هرگز ناامیدی و خستگی در زبان او ندیدم. در انتقاد از او تندی و قهر ندیدم.

گواهی می‌دهم وقتی آوینی ایده‌آل جمهوری اسلامی را در نظر می‌آورد، یعنی مدینه‌الاسلام را در نظر می‌آورد؛ مدینه‌الاسلام، مدینه‌ای بود که در آن مهر و محبت حاکم بود و هر کسی وظیفه خود را به درستی انجام می‌داد. اداره، اداره خوب بود. مدرسه، مدرسه خوب بود. خیابان، خیابان خوب بود. بازار، بازار خوب بود. اساس فکر ایشان این بود. چیزی که هر دو در آن مشترک بودیم و گاهی ایشان نوشته و من گاهی به بعضی از دوستانم در جمهوری اسلامی می‌گفتم، این بود که بیاییم طرحی از جمهوری اسلامی در بیندازیم که آینده ما این است و به سمت چنین آینده‌ای برویم. فکر آوینی هم این بود که وظیفه اول ما این است که اگر بتوانیم، طرح جمهوری اسلامی را درست کنیم که من به یکی از بزرگان کشور گفتم و ایشان گفتند خودتان در این زمینه فکر کنید، این کار آسانی نیست. طراحی عالم دیگری برای این عالم کار آسانی نیست. ولی توجه کنید که این اول هر تاریخی بوده

است. افلاطون طرح عالم آینده خود را برانداخت و در کتاب جمهوری و در کتاب‌های دیگر، فارابی در آغاز فلسفه اسلامی آرای اهل مدینه فاضله را نوشت و مدینه فاضله را طراحی کرده و در ابتدای راه ساخت، اگر به شما بگویم صدها کتاب در طراحی جامعه جدید نوشته شده که تقریباً عناصر اصلی‌اش مشترک است غلو نکرده‌ام. از مدینه خورشید کامپلانا و کتاب لئو اتلان‌تیس فرانس بیکن بگیرید بیاوید تا قرن ۱۸ و ۱۹ تا مارکس و قبل از مارکس. نه تنها در نوشته‌ها، بلکه در ادبیات‌هایشان در شعرهایشان. جامعه جدید وقتی ساخته می‌شود که شما طرحی داشته باشید و مردم هماهنگ بشوند برای اجرای این طرح. اگر چنین طرح، طرح مشترکی نباشد و طرح مشترک دل‌ها و دست‌ها را هماهنگ نکند برای رفتن به مقصد. خوب زحمت کشیده می‌شود، نیرو مصرف می‌شود و مقصد همچنان دور می‌ماند. من مشاهده می‌کنم که ما نتوانستیم چنین طرحی داشته باشیم. ما که جهان آینده را در نینداختیم، فقط فکر کردیم، راهی می‌رویم. راه دین و معرفت که به مقصد می‌رسد. این درست است ولی این برای فرد مؤمن است. وقتی صحبت از آینده و ساختن آینده می‌شود، این طرح هم تحقق پیدا می‌کند. ما به دنبال این طرح نرفتیم و شاید اگر گله و شکایتی بوده از زبان آوینی، این بود. ولی باز هم من می‌گویم که چنین گله‌گذاری و شکوه و شکایتی از شهید آوینی ندیدم.

*** آیا شما اولین برخورداری که با شهید آوینی داشتید و با ایشان روبه‌رو شدید را به‌خاطر دارید؟**

قبل از انقلاب درست یادم نیست که ایشان را دیده باشم اما بعد از انقلاب یکی از دوستان ما را به مجله سوره دعوت کرد.

*** آیا آن موقع مسئولیت داشتید؟**

در دانشگاه تهران تدریس می‌کردم.

*** آیا شهید آوینی را می‌شناختید؟ مدخل شناخت‌تان از ایشان چه بود؟**

سن من از ایشان بیشتر بود، من آن زمان در تلویزیون و بیشتر در رادیو سخنرانی‌هایی داشتم، که مطالبی می‌گفتم و پخش می‌شد و مخالفین و موافقین داشت. شاید آشنایی‌های فکری ما با هم از سخنرانی‌ها و مجله سوره بود. ایشان من را از طریق یکی - دو نوشته یا سخنرانی‌ها شناخت و من هم از طریق مجله سوره با ایشان آشنا شدم. وقتی هم‌دیگر را دیدیم از دور هم‌دیگر را می‌شناختیم.

*** شما گفتید که شاید قبل از انقلاب هم هم‌دیگر را دیدید؟ احتمال دارد در کلاس‌های دکتر فردید یا جای دیگر این دیدار رخ داده باشد؟**

خیر - آقای فردید قبل از انقلاب سخنرانی نداشت. فکر نکنم در کلاس دکتر فردید هم‌دیگر را دیده باشیم. من و آوینی هیچ‌وقت در مورد دکتر فردید صحبتی نکردیم.

*** آیا شما معتقد هستید که بحث‌های مطرح شده راجع به نسبت شهید آوینی با افکار دکتر فردید، ابتدائاً بعد از شهادت ایشان مطرح شده و تا قبل از آن شما چنین چیزی نشنیده بودید که ممکن است شهید آوینی هم جزو محفل ایشان بوده‌اند؟**

به صراحت می‌گویم چنین چیزی نبوده. چیز دیگری که باید گفته شود این است که اندیشه پست مدرن که حالا خیلی از آن حرف می‌زنند بدون این که اسم پست مدرن داشته باشد از دکتر فردید است. نقد عالم غربی و طرح عالم غربی و طرح این که غرب چیست؟ و غرب‌زدگی چیست؟ و توضیح این مطلب که این کار دکتر فردید است. خیلی از افراد این را تصدیق می‌کنند که این طرح از فردید بوده. اما از حرف‌هایی که فردید می‌زند طرفداری نمی‌کنند. اما این که آن را مطرح کرده از اوست. اگر فردید کاری انجام نداده بود که این قدر اسم نداشت.

*** اساس پرسش در ماهیت غرب از ایشان است؟**

بله، طرح مسئله پست‌مدرن اصطلاحش از قبل بوده و در دهه هفتاد مطرح شده بود اما این که در هیئت فلسفی قرار بگیرد در دهه ۷۰ این‌طور شد و فردید خیلی قبل از آن مسئله غرب و غرب‌زدگی را مطرح کرده. اگر از این لحاظ می‌گویید، آوینی تحت تأثیر فردید بوده، من هم تحت تأثیر فردید بوده‌ام. آیا گناه است که آدم چیزی را از کسی آموخته، پنهان کند و بگوید نیاموخته‌ام یا مثلاً مخالف سیاسی‌اش باشد. منکر فلسفه‌اش هم شود، این که درست نیست. ولی این آموخته‌ها مسلماً از فردید است و حتماً در فکر شهید آوینی تأثیر داشته. اما این که بگوییم هرچه شهید آوینی نوشته گفته فردید است، خیر این‌طور نبوده. چون فردید حتی نوشته‌های من را هم تصدیق نمی‌کرد. یادم هست هنگامی که در جایی سخنرانی داشتم و در روزنامه‌ها چاپ شد با عنوان «سیاست‌زدگی صد ساله»، مرحوم فردید داد و فریاد زد که سیاست‌زدگی لفظ بی‌خودی است، این‌طور نیست که شهید آوینی از فردید بی‌پرسد و تأیید او را بگیرد و مطلب بنویسد یا سعی کند هرچه که فردید گفته بنویسد. ایشان فهم خودش را می‌نویسد منتها این فهم تحت تأثیر فردید بوده است.

***با توجه به این که دکتر فردید نوشته‌ای به صورت کتاب ندارد و مطالبی که از ایشان باقی مانده تنها متن‌های سخنرانی و کلاس‌های درس ایشان است. پس مصدر این تأثیر در کجا خواهد بود؟**

سؤال خوب و مشکلی پرسیدید، حرف فردید مفصل نبود. نه این که حرف تکراری می‌زد اما همیشه با اجمال حرف می‌زد. اگر کسی اهلش بود می‌توانست در یک مجلس هم صحبت‌های او را بگیرد. ممکن است شهید آوینی یک روز به دانشکده ادبیات رفته و سخنرانی دکتر فردید را گوش کرده. برخی مستعد هستند وقتی چیزی گفته می‌شود بگیرند و منتظر شنیدن حرفی هستند توجه داشته باشید که این تأثیر فکر بر اشخاص، مکانیکی نیست که هر متفکری بتواند در هر کسی تأثیر گذارد. هر کدام از ما انتظار چیزی را می‌کشیم، من اولین جلسه‌ای که در کلاس دکتر فردید حاضر شدم، بدون غلو به شما بگویم که هیچ‌چیز از گفتارش نفهمیدم. هنگامی که بیرون آمدم اگر کسی از من می‌پرسید او چه گفت، هیچ‌چیز نمی‌توانستم بازگو کنم. اما فکر می‌کردم که او درد من را بیان می‌کند یعنی یک خلجانی در وجودش است که در وجود من هم هست که مایل شدم و بعدها چیزی از ایشان دریافتم. راه و فکر و نظر من به‌طور کلی در همه زمینه‌ها متفاوت با دکتر فردید است. اگر الان زنده بود و همان‌طور مانده بود و نوشته‌های من را خوانده بود حتماً آن‌ها را رد می‌کرد مثلاً اگر مقاله من را در مورد توسعه یا علوم انسانی می‌خواند مطمئن باشید به شدت رد می‌کرد. با قهر مطلق رد می‌کرد. من خیلی چیزها از دکتر فردید آموختم. در حد دستگیری است وقتی

آدم راه را گم کرده و شخصی می‌آید دستش را می‌گیرد و آن فرد در راه خودش قرار می‌گیرد و می‌رود. سئوالی که پرسیدید برای من مشکل است پاسخ دهم چون از رابطه فرید و شهید آوینی اطلاعی ندارم شاید اگر از اخوی ایشان بپرسید بهتر بتوانند پاسخ دهند. ما هیچ‌گاه راجع به فرید با هم بحث نمی‌کردیم.

***سال آخر که روابطتان با شهید آوینی بیشتر شد، سطح این رابطه به چه صورت بود؟**

به‌طور متوسط هفته‌ای ۵-۶ ساعت هم‌دیگر را می‌دیدیم.

***آیا این زمان به صحبت و دیالوگ می‌گذشت یا کارهای اجرایی؟**

هر دو - دو نفر وقتی با هم هم‌دل و هم‌زبان هستند، فقط با هم کار اداری و اجرایی انجام نمی‌دهند، درد و دل می‌کنند، بحث می‌کنند و در عین حال به کار مجله هم می‌پرداختیم.

شاید آدم در این‌گونه مسائل دچار توهم شود اما آخرین دیدار به این‌گونه بود که من به شورای انقلاب فرهنگی می‌رفتم و ماشین نداشتم. ایشان مسیرش آن طرف نبود ولی گفت من می‌رسانم. من هم سوار ماشین ایشان شدم و در خیابان فلسطین از ماشین پیاده شدم. موقع خداحافظی ایشان هم از ماشین پیاده شدند. من توقع نداشتم در جای نامناسب و پر ترافیک پیاده شود. ایشان پیاده شد و خداحافظی‌ای کرد که آن وقت من معنی‌اش را نفهمیدم. بعد از شنیدن خبر شهادت ایشان، فکر کردم که این خداحافظی عجیبی بود. ممکن است به دل کسی افتاده باشد، اشارتی بوده که به سوی ما بیا که به این صورت از دوستش خداحافظی می‌کند گویی که دیگر قرار نیست در این دنیا هم‌دیگر را ببینند.

***خبر شهادت را چطور شنیدید؟**

فکر کنم یکی از دوستانم تلفنی به من گفت.

به نظر شما شهید سید مرتضی آوینی چقدر از فلسفه می‌دانست؟

ما در کل فلسفه جدید که از ۵۰ سال پیش آشنا شدیم، دیگر مثل جوزوی‌ها و غربی‌ها فلسفه نمی‌خوانیم. جوزوی‌ها اول از یک متن ساده شروع می‌کنند مثلاً از شرح منظومه سبزواری شروع می‌کنند بعد کتاب شفا می‌خوانند و... یعنی ترتیبی است و متن فلسفه را می‌خوانند. الان نمی‌دانم اما در اروپا و آمریکا هم در یک زمانی به این صورت بوده که دانشجویان موظف بودند که متون فلسفه را بخوانند. استاد نمی‌آمده متن را تدریس کند. اگر هم متن را درس می‌داده شرح می‌کرده و سریع می‌گذشته.

ما کمتر از این روش پیروی کردیم بیشتر مجمل مجمل خواندیم، تاریخ فلسفه خواندیم، ۱۰ صفحه راجع به دکارت خواندیم، چند صفحه راجع به هگل خواندیم، چند برگ در مورد کانت خواندیم. پراکنده خواندیم. اصلاً رسم فلسفه جدید خواندن ما که حالا دارد بهتر هم می‌شود. این طور نبود که متن بخوانیم و از پایه بخوانیم گاهی هم از آخر شروع کنیم. یکی از اساتید که تاریخ علم درس می‌داد، از معاصر درس می‌داد و به گذشته می‌رفت. ما هم گاهی از فلسفه معاصر شروع می‌کنیم چون چشم و دل ما را می‌گیرد بعد ناگزیر به گذشته‌اش می‌رویم. آوینی فلسفه نخوانده بود چون شما نباید از مهندس معمار توقع فلسفه خواندن داشته باشید. اما به سمت فلسفه کشیده شد و خودش می‌خواند و صاحب مطالعه بود. مثلاً ممکن است نام کتابی را بگویید که من اسمش را نشنیده باشم یا اسمش را شنیده باشم، اطلاعی در مورد آن کتاب نداشته باشم پس سکوت می‌کنم ولی شهید آوینی این گونه نبود که وقتی از فلان کتاب فلسفه بحث می‌کردیم، از فلان شعر بحث می‌کردیم او ناآگاه و بی‌اطلاع باشد. او خودش اهل مطالعه بود و کتاب خوانده بود، خودآموخته بود. کلاس فلسفه نرفته بود، استاد فلسفه ندیده بود اما خودآموخته بود وقت ایشان محدود بود ولی فلسفه می‌دانست و خوانده بود حتی قبل از انقلاب هم، چون به ادبیات علاقه داشت. فلسفه جدید از طریق ادبیات و حقوق به کشور ما آمده است. آن جا هم یک مقدار اطلاعات داشت.

شهید آوینی چگونه مردی بود؟

مرد فکر و فضیلت، مرد مردانه، خیلی صفات خوبی داشت. یکرنگی داشت، دورویی و تملق و ریا در او ندیدم. اگر در جایی می‌بینید مثلاً به من یا هر کس دیگری لطف بسیار داشته آن چه نظرش بوده انفاق کرده.

***استاد خاطره‌ای از ایشان دارید که با بررسی آن لطافت و یا دل‌تنگی نسبت به شهید آوینی در ذهن شما تداعی شود.**

تنها مطلبی که هست این بود که روزی به او گفتم مجله را نمی‌دانم چه کار کنم، گفت: شما کاری انجام ندهید، من کار را انجام می‌دهم و نگران نباشید و البته این لطف ایشان بود و خودش کار بسیاری داشت که نمی‌توانست به آن بپردازد. چون ناتوانی من را می‌دانست گفت من این کار را انجام می‌دهم. به هر حال او این مجله را که ۱۵ سال انتشار پیدا کرد شروع کرد و راه انداخت. اگر او شروع نمی‌کرد من نمی‌توانستم جمع و جور کنم. اما خاطره خاصی خاطر من نیست. زندگی ما، زندگی دوستانه و صمیمانه‌ای بود که هیچ حادثه‌ای در آن نبود هیچ‌گاه اختلافی بین ما به وجود نیامد. شهادت ایشان شوک و تکانی درون من به وجود آورد و ضایعه بزرگی بود و یادآوری خبر شهادت ایشان حس عاطفه من را تحریک می‌کند. یک‌بار آقای افخمی گزارشی داشتند در مورد کار فیلم‌سازی ایشان که مطالب جالبی در آن بود. به رساله‌ای که راجع به فیلم‌ساز نامدار هیچکاک نوشته توجه کنید. مطالبی در آن هست که می‌تواند برای سینماگران ما بسیار مفید باشد. شهید آوینی «یافت» داشت در فلسفه، سینما، سیاست و در ادبیات